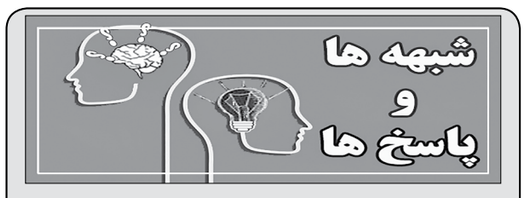

نشاط در عبادت

شبهه: مدتی هست در عبادت نشاط ندارم. به نظرتان چه باید کرد؟ برخی می‌گویند عبادت بدون حضور قلب و نشاط فایده‌ای ندارد و قبول نیست، اگر این‌طور است پس چه فایده‌ای دارد که عبادت کنیم و نماز بخوانیم؟

پاسخ: از جمله مباحثی که در آموزه‌های دینی مورد توجه قرار گرفته و حفظ و مراقبت از آن به همگان توصیه شده است، رعایت حضور قلب در عبادت است که عدم رعایت آن آفات و عوارضی دارد. بی‌نشاطی و عدم حضور قلب در نماز حالات و عوامل مختلفی دارد.

در ادامه به بیان عوامل عدم نشاط و راهکارهای حضور قلب در نماز به صورت مختصر می‌پردازیم:

۱. اگر این حس بی‌نشاطی، موقتی و گاه و بیگاه ایجاد می‌شود و همیشگی نیست خیلی نباید نگرانی داشته باشید، زیرا انسان حالات گوناگونی دارد و هریک از اعضا و جوارح انسان، به علت‌های مختلف دچار آسیب و بیماری می‌شود. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده: «برای قلب‌ها حالت میل و بی‌میلی وجود دارد، در هنگام اقبال و میل دل به مستحبات بپردازید و در صورت ادبار و بی‌میلی، به واجبات اکتفا کنید.»[1] بنابراین قلب انسان گاه اقبال به خدا و معنویات دارد و گاه پشت می‌کند؛ بنابراین فکر نکنید که اگر بی‌میلی به عبادت دارید اتفاق عجیب وغریبی است. این اتفاق برای همه می‌افتد و گاهی انسان میل به ذکر یا عبادت ندارد، البته نباید انسان اجازه بدهد این بی‌حالی و بی‌میلی زیاد شود. هرقدر انسان مجاهده نفس بیشتری کند و با خدا و قرآن و اهل‌بیت(ع) انس بیشتری گرفته و دل از هواهای نفسانی تخلیه کند،بتدریج نشاط و اقبالش بیشتر شده و به صورت عادت در می‌آید. آنگاه است که درهمه حالات به یاد خدا و متوجه اوست و هیچ چیز نمی‌تواند او را از محبوب حقیقی باز دارد.

عوامل بی‌میلی به عبادت و ذکر

۲. اگر این حس بی‌حالی و بی‌نشاطی زیاد شده باید به ریشه‌یابی دقیقتری بپردازید. کم شدن میل و نشاط به عبادت و دعا و معنویات، معلول عوامل متعددی است که به برخی اشاره می‌کنیم؛ یکی از مهم‌ترین عوامل بی‌میلی به ذکر، قرار گرفتن در حلقه انسان‌های غافل، دوستان و اطرافیان دنیا زده است. همیشه توصیه شده در حلقه صالحان باشیم تا با شنیدن موعظه و حرف‌های مؤمنانه زنگار از دل بیرون رود. گوش انسان نزدیک‌ترین مجرای ورودی به قلب است، لذا انسان پرهیزکار از شنیدن هرآنچه که برای قلبش مضر است، نه تنها اجتناب می‌کند، بلکه گوش خود را به شنیدن پند و اندرز عادت می‌دهد.

حضرت مسیح(ع) می‌فرمایند: «ای بنی اسرائیل! مجلس‌های (درس) دانشمندان را پرکنید، حتی اگر (از کثرت ازدحام مجبور شوید) دو زانو بنشینید؛ زیرا خداوند، دل‌های مرده را با نور حکمت زنده می‌کند، همچنان‌که زمین مرده را باران تند، حیات می‌بخشد.»[2]

دومین عامل مهم بی‌میلی گناه است. داشتن تقوا که همان ترک گناه و عمل به واجب است، از جمله داروهای مهم برای شفای قلب و میل به ذکر و عبادت و دعاست. در حدیثی امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: «اشک‌ها خشکیده نشد مگر به خاطر سنگدلی‌ها و قلوب با قساوت نشد مگر به خاطر زیادی گناهان.»[3] بنابراین یکی از ریشه‌های بی‌میلی به ذکر، قساوت قلب است که ریشه آن نیز گناه است. باید در این زمینه نیز مواظبت زیاد داشته باشید. مواظبت بر کسب و مال حلال، شرکت در مجالس مذهبی، تلاوت منظم قرآن، دوری از دوستان بی‌قید و بند باعث حضور قلب و تمرکز نیز بسیار مؤثر است.

راهکار ایجادی حضور قلب

۳. اساسی‌ترین راه برای حضور قلب و نشاط در نماز آن است که انسان مقدمات و تعقیبات نماز را طوری رعایت کند که در وسط نماز بداند چه می‌گوید و معانی الفاظی که استعمال می‌کند را بفهمد. برای این منظور راهکارهایی وجود دارد که به صورت مختصر عبارت است از: انجام مقدمات نماز مانند نافله‌ها، اذان و اقامه و سجاده و...، انجام تعقیبات نماز از دعا و ذکر و...، خواندن نماز به صورت شمرده و با ذکر رکوع و سجود و قنوت طولانی و دقت در معانی الفاظی که استفاده می‌کند. این کارها باعث می‌شود کم‌کم توجه و حضور قلب در نماز زیادتر شود و آثار نماز را بهتر احساس کند و بتدریج لذت بیشتری از نماز برده و اشتیاق به نماز نیز بیشتر می‌شود.

یکی از مهم‌ترین عوامل بی‌میلی به ذکر، قرار گرفتن در حلقه انسان‌های غافل، دوستان و اطرافیان دنیازده است. همیشه توصیه شده در حلقه صالحان باشیم تا با شنیدن موعظه و حرف‌های مؤمنانه زنگار از دل بیرون رود. گوش انسان نزدیک‌ترین مجرای ورودی به قلب است، لذا انسان پرهیزکار از شنیدن هرآنچه که برای قلبش مضر است، نه‌تنها اجتناب می‌کند، بلکه گوش خود را به شنیدن پند و اندرز عادت می‌دهد.

۴. نکته پایانی این است که تلاش برای حضور قلب اگرچه مفید و ثمربخش است، ولی حتی اگر کسی نشاط در نماز نداشت، نباید فکر کند که نمازش بی‌فایده است. کمترین فایده‌ای که خواندن نماز دارد این است که عذاب ترک نماز و ترک واجب را از انسان برمی دارد. چون در قرآن یکی از عوامل مهم برای جهنمی شدن را ترک عمدی نماز می‌داند.[4] نماز ولو بدون حضور قلب، این عذاب را از انسان برمی دارد. فایده دیگر این نماز زمینه سازی برای ترک صفات بد و حتی بی‌حالی وبی نشاطی است. کسی که مداومت روی نماز دارد فروغ ایمان را در وجود خودش همیشه روشن نگه داشته است و همین نماز نیز می‌تواند از او دستگیری کند همان‌طور که به پیامبر (ص) گفتند: جوانی اهل گناه علنی است، ولی نماز هم می‌خواند، پیامبر (ص) فرمود: روزی همین نمازخواندن، دستش را می‌گیرد و او را از گناه بازمی دارد و همین هم شد.[5] بنابراین نماز بدون توجه هم بی‌فایده نیست.

نتیجه:

بی‌میلی و بی‌نشاطی در عبادات گاهی طبیعی است و آن وقتی است که همیشگی نباشد و گاهی عارض شود، اما اگر دائمی شد باید ریشه یابی شود. قرار گرفتن در حلقه دوستان ناصالح، گناهان زیاد، مال حرام، از عوامل بی‌میلی و بی‌نشاطی در نماز است که باید مهار شود. برای حضور قلب هم راهکارهایی بیان شده که مهم‌ترین آن، وقت گذاشتن برای نماز است. خواندن نماز به صورت شمرده شمرده با مقدمات و نوافل و تعقیبات، کم‌کم باعث می‌شود آثار نماز را بهتر درک کرده و علاقه‌مند بشویم. حتماً نماز بی‌حضور قلب هم مفید است. برداشته شدن عذاب ترک نماز و زمینه‌سازی برای ایجاد توبه و نزدیک شدن به خدا از اثرات همین نماز است.

منابع برای مطالعه بیشتر:

۱. قلب سلیم، سید عبدالحسین دستغیب.
۲. حضور قلب در نماز، هادی قطبی.
۳. مهارت حضور قلب در نماز، منصوره شایسته.
۴. آزادی معنوی، مرتضی مطهری.
۵. طهارت روح، مرتضی مطهری.

پی‌نوشت‌ها:

۱. کافی، ج ۳، ص ۴۵۴.
۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۴۶.
۳. همان، ج ۶۷، ص ۵۵.
۴. مدثر، آیات ۴۲ و ۴۳.
۵. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۸.

حقیقت مسخ انسانی و عوامل آن

مجتبی نیک‌خواه

انسان در زندگی دنیوی گرفتار انواع ابتلائات است تا حقیقت هر کسی دانسته شود و هر آنچه در باطن دارد اظهار کند. از نظر قرآن، کسانی که صراط مستقیم زندگی خویش را بر اساس هدایت‌های فطری عقلی و وحیانی نقلی تنظیم می‌کنند، انسان خدایی می‌شوند و در مقام خلافت الهی قرار می‌گیرند، اما کسانی که بر خلاف آن، سیر می‌کنند گرفتار سقوط می‌شوند و به انسان حیوان و «کالانعام» یا «حطب» یا «حصب» تبدیل می‌شوند.

البته برخی در همین دنیا دچار مسخ به حیوان می‌شوند و شکل باطنی حیوانی می‌گیرند در حالی که در ظاهر انسان هستند.

این اشخاص در حقیقت گرفتار عقوبت الهی در دنیا می‌شوند و حقیقت باطنی‌شان بروز و ظهور می‌کند؛ زیرا مسخ به بوزینه یا خوک برای کسانی است که رفتارشان بیانگر این دو حیوان است؛ چرا که این انسان‌های مسخ شده، در حقیقت روح انسانیت خویش را از دست داده و به ساحت حیوانات و ملکات آنان سقوط کرده‌اند.

نویسنده در این مطلب با بررسی آیات قرآن، درباره حقیقت مسخ انسان در دنیا و علل بروز آن سخن گفته است.

***

مسخ؛ واقعیت یا ادعا؟

قرآن تصریح می‌کند برخی از انسان‌ها به سبب گناهان بزرگ با عذاب الهی در همین دنیا گرفتار مسخ شده و از نظر ظاهری و شکلی به حیواناتی چون خوک و بوزینه در آمدند و پس از آن مردند.(اعراف، آیه ۱۶۶؛ مائده، آیه ۶۰) بنابراین، مسخ امری شدنی، بلکه واقع شده است.(همان)

مسخ به معنای تغییر و دگرگونی در خلقت از لحاظ شکلی و ظاهری (ترتیب العین، ج ۳، ص ۱۶۹۹) به صورتی زشت‌تر و قبیح‌تر از آنچه بوده است(مجمع البحرین، ج ۲، ص ۲۰۱)، یا زشت شدن به شکل باطنی، به گونه‌ای که آدمی متخلق به اخلاق زشت برخی از حیوانات شود (مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، ص ۷۶۸)، و این نه تنها شدنی است، بلکه واقع شده است. (اعراف، آیه ۱۶۶؛ مائده، آیه ۶۰)

البته این مسخ یک واکنش بر اساس کنش خود انسان است؛ زیرا اوست که با رفتارهای نادرست خویش بستر سقوط را فراهم می‌کند و از کمال انسانی خویش ساقط می‌شود؛ چنان‌که یهودیانی که به اصحاب السبت معروفند با دور زدن قانون شریعت (اعراف، آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶) و رفتارهای آزاردهنده پیامبران دچار لعن و نفرین و مسخ شدند(مائده، آیه ۷۸)؛

زیرا لعن حضرت داود(ع) موجب شد تا ملعونان به میمون تبدیل شوند و به سبب نفرین عیسی(ع) به خوک و خنزیر تبدیل شدند چنان‌که روایتی از امام باقر(ع) این امر را تایید می‌کند. (مجمع البیان، ج ۳ و ۴، ص ۳۵۷)

برخی از اهل بصیرت از این توانایی برخوردارند که صورت برزخی انسان‌ها را ببینند که بر اساس ملکات اخلاقی شکل گرفته است؛ زیرا انسان‌ها در طول زندگی خویش در دنیا در حال تغییر و شدن هستند. این تغییر در نهایت شاکله شخصیتی انسان را می‌سازد. (اسراء، آیه ۸۴)

این شاکله همان چیزی است که انسان با رفتارهای خویش شکل می‌دهد و به عنوان ملکات و مقومات ذاتی در می‌آید. همین شاکله شخصیتی برخاسته از نیات و ملکات و مقومات است که انسان را «انسان خدا»، «انسان فرشته»، «انسان جن»، «انسان کبوتر»، «انسان گاو»، «انسان سگ»، بلکه «انسان شتر گاو پلنگ» و مانند آنها می‌کند؛ حتی انسان‌ها در سیر تغییر سقوط به جایی می‌رسند که «انسان گیاه» (جن، آیه ۱۵) یا «انسان جماد» (انبیاء، آیه ۹۸؛ بقره، آیه ۷۴) می‌شوند. این تغییر همان «بئس المصیر» (بد فرجامی) برای انسان است. (بقره، آیه ۱۲۶)

هر چند که خدا منشأ مسخ است؛ زیرا تصرفات تکوینی در امور هستی تنها تحت قدرت و اقتدار الهی است اما عامل مسخ، افکار و رفتار انسان‌ها و ملکاتی است که در طول زندگی کسب کرده‌اند. در حقیقت با مسخ قلب به عنوان حقیقت انسان، آثار آن در ظاهر و شکل ظاهری افراد خودش را نشان می‌دهد.

انسان مسخ شده، شکل باطنی حیوانی دارد هرچند به صورت، انسان است؛ زیرا انسانیت او به درجه‌ای تنزل یافته که ملکات حیوانات را بروز و ظهور می‌دهد.

انسان مسخ شده انسانی ساقط از منزلت انسانی است که هیچ ارزشی در پیشگاه خدا ندارد. (مائده، آیات ۵۹ و ۶۰)

انسان‌های مسخ شده در یک سطح نیستند، بلکه بسته به میزان سقوط متغیر هستند؛ زیرا برخی چنان سقوط می‌کنند که در سطح گیاه و سنگ قرار می‌گیرند و سختی سنگ را در درون دارند.(مائده، آیه ۱۳)

همچنین این افراد که گرفتار مسخ می‌شوند، انسان‌های حیران (انعام، آیه ۱۱۰) و عاجز و ناتوان در انجام امور خویش(یس، آیه ۶۷) هستند؛ زیرا توانایی انسانی خویش را دفن کرده‌اند و در حیرت و سرگردانی از فهم حقایق و گرایش به حق هستند و نمی‌توانند تصمیم درست گرفته و عزم در عمل داشته باشند.

خدا به مردم هشدار می‌دهد که گناهکار متمرد در معرض مسخ قرار می‌گیرد.(بقره، آیات ۶۵ و ۶۶؛ نساء، آیه ۴۷؛ مائده، آیات ۱۳ و ۶۰ و ۷۸) پس کسی نمی‌تواند خود را در امان از مسخ بداند؛ زیرا غضب الهی ممکن است شامل او در دنیا شود و گرفتار مسخ کند.

از همین رو خدا به اهل کتاب هشدار می‌دهد که در صورت عدم ایمان به قرآن ممکن است در همین دنیا گرفتار مسخ شوند و خدا همان گونه که یهودیان و مسیحیانی را به خوک و بوزینه تبدیل کرد، ممکن است آنان را نیز به همین سرنوشت تلخ مبتلا سازد. (نساء، آیه ۴۷؛ مائده، آیات ۵۹ و ۶۰)

عوامل مسخ در دنیا

کسانی گرفتار مسخ در دنیا به حیوانات می‌شوند که رفتارهایشان، آنان را به موجوداتی تبدیل می‌کند که ملکات آن موجودات را در خویش ایجاد و تقویت کرده باشند.

کسانی گرفتار مسخ در دنیا به حیوانات می‌شوند که رفتارهایشان، آنان را به موجوداتی تبدیل می‌کند که ملکات آن موجودات را در خویش ایجاد و تقویت کرده باشند.

به این معنا که برخی از مردم مانند عالمان با رفتارهای خویش، «سگ» یا «خر» می‌شوند و ملکات آن دو حیوان را در خود ایجاد و تقویت می‌کنند؛ پس هر چند که ظاهر و شکلی انسانی دارند، ولی در باطن و ملکوت خویش چیزی جز سگ و خر نیستند.

از این رو، اگر کسی چشم برزخی و بصیرت داشته باشد، همین ملکات سگی و خری را در آنان می‌یابد و آنان را خر و سگ می‌بیند.

بنابراین، تعبیر برخی از عالمان ساقط شده به عنوان سگ و خر، تنها تمثیل و تشبیه ظاهری نیست، بلکه حقیقت آنان در عالم مثال و برزخ و ملکوت باطنی چیزی جز خر و سگ نیست؛ چنان‌که خدا «بلعم باعورا» را سگ دانسته: فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ (اعراف، آیات ۱۷۵ و ۱۷۶) یا برخی از عالمان یهودی را که به کتاب تورات عمل نمی‌کردند، خر دانسته: مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا (جمعه، آیه ۵) است؛ زیرا این عالمان همان چارپایی بر او کتابی چند هستند.

به سخن دیگر، انسان در طول عمر خویش در دنیا با افکار و رفتار خویش که فلسفه و سبک زندگی اوست، ملکاتی از اخلاق مثبت یا منفی را در خود ایجاد می‌کند که به عنوان فضائل یا رذایل اخلاقی، شاکله شخصیتی او را می‌سازد. این‌گونه است که ممکن است به «انسان متاله» یا «انسان حیوان»، بلکه به تعبیر قرآن «بل هم اضل»(اعراف، آیه ۱۷۹) و پست‌تر از چارپایان به «گیاه و جماد» تبدیل شود و با باطن و ظاهری ترکیبی از انسان حیوان یا انسان جماد یا انسان گیاه در عالم برزخ و آخرت درآید.

بر اساس آموزه‌های قرآن، اموری چون: کفر(مائده، آیه ۷۸)، ستمگری(اعراف، آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶)، طغیانگری و اصرار بر گناه(همان)، فسق نسبت به قوانین الهی(همان)، پند ناپذیری(همان)، اعمال ناپسند (مائده، آیات ۷۸ و ۷۹)، معصیت(همان)، عهد شکنی(مائده، آیات ۱۲ و ۱۳)، لجاجت(انعام، آیه ۱۱۰) موجب می‌شود تا شاکله شخصیتی انسان بر اساس ملکاتی شکل گیرد که بیرون از دایره انسانیت است.

البته کسانی که به اذیت و آزار پیامبران می‌پردازند، مورد لعن و نفرین آنان قرار می‌گیرند و مسخ می‌شوند. (مائده، آیه ۷۸) پس انسان باید بداند که همواره در معرض مسخ قرار دارد اگر به درستی عمل و رفتار نکند.

این مسخ ممکن است که در ظاهر دیده نشود و عموم مردم با چشم سر نتوانند چهره مسخ شده آنان را ببینند، اما دارندگان چشم برزخی و اهل بصیرت آنان را به همان ملکات و چهره مسخ شده برزخی می‌بینند.

هر چند که خدا منشا مسخ است؛ زیرا تصرفات تکوینی در امور هستی تنها تحت قدرت و اقتدار الهی است(بقره، آیه ۶۵؛ نساء، آیه ۴۷؛ مائده، آیه ۶۰؛ یس، آیه ۶۷)، اما عامل مسخ، افکار و رفتار انسان‌ها و ملکاتی است که در طول زندگی کسب کرده‌اند.

در حقیقت با مسخ قلب به عنوان حقیقت انسان، آثار آن در ظاهر و شکل ظاهری افراد خودش را نشان می‌دهد.(انعام، آیات ۱۰۹ و ۱۱۰)

به سخن دیگر، انسانی که با افکار و رفتار خویش، قلب انسانی را دگرگونه کرده است، انسانی مسخ شده است که در قیامت تنها بروز و ظهور می‌کند؛ زیرا قیامت محل ظهور باطن و ملکوت انسان‌ها است.(همان)

پس آنچه خدا انجام می‌دهد، تنها ظاهر کردن باطن انسان‌ها است.(همان)

انسان در طول عمر خویش در دنیا با افکار و رفتار خویش که فلسفه و سبک زندگی اوست، ملکاتی از اخلاق مثبت یا منفی را در خود ایجاد می‌کند که به عنوان فضائل یا رذایل اخلاقی، شاکله شخصیتی او را می‌سازد. این‌گونه است که ممکن است به «انسان متاله» یا «انسان حیوان»، بلکه به تعبیر قرآن «بل هم اضل» و پست‌تر از چارپایان به «گیاه و جماد» تبدیل شود و با باطن و ظاهری ترکیبی از انسان حیوان یا انسان جماد یا انسان گیاه در عالم برزخ و آخرت در آید.

خودپسندی و درمان آن

فرشته محیطی

خودپسندی یا همان «عُجب» عامل سقوط انسان و جن است؛ چنان‌که ابلیس به سبب همین «انا خیرمنه» گفتن و خودبرتربینی (ص، آیه ۷۶؛ اعراف، آیه ۱۲) و نیز تکبر و بلکه حتی استکبار ظاهری سقوط کرد.(اعراف، آیه ۱۳؛ بقره، آیه ۳۴)

فرق بین خودپسندی و تکبر در این است که تکبر و استکبار میان دو نفر تحقق می‌یابد؛ اما خودپسندی در مقایسه با دیگری نیست؛ در حالی که در تکبر مقایسه انجام می‌شود.

البته خودپسندی همانند هر امر باطنی دیگر دارای مراتب و درجات تشکیکی است؛ چنان‌که امام کاظم(ع) می‌فرماید: العجب درجات منها ان یزین للعبد سوء عمله فیراه حسنا فیعجبه و یحسب انه یحسن صنعا و منها ان یومن العبد بربه فیمن علی الله عزو جل و الله علیه فیه المنّ؛ خودپسندی و اعجاب نسبت به خود دارای درجاتی است: یکی آنکه عمل بد انسان در نظرش نیکو جلوه کند و آن را خوب بپندارد و از آن به خود بنازد و تصور کند کار خوب انجام می‌دهد؛ و دیگر اینکه بنده به پروردگار خود ایمان بیاورد و به واسطه ایمانش برخدا منت گذارد، در حالی که خدا بر او منت دارد. (کافی، ج ۲، ص ۳۱۳)

خدا به این افراد هشدار می‌دهد که خودپسندی می‌تواند آنان را به دوزخ برساند و همه اعمال نیکشان را محو کند.(کهف، آیات ۱۰۴ و ۱۰۵)

در جنگ حنین،«عجب» در کثرت نفرات موجب شد تا خدا را کنار بگذارند و به جای توکل به خدا، بر نفرات خود تکیه و اعتماد داشته باشند. این‌گونه شد که در این جنگ، مسلمانان به بدترین شکل شکست خوردند. (توبه، آیه۲۵)

کسانی که گرفتار عجب و خودپسندی می‌شوند و یا امیدواری بیش از حد دارند و فقط به جنبه رجا توجه دارند، دیگر خوف را کنار می‌گذارند و به اصطلاح امروزی به اسلام رحمانی چنگ می‌زنند و اصلا توجهی ندارند که خدای رحمان همان دوزخ را نیز آفریده و حتی مسلمانان فاسق و فاجر را بدان عذاب می‌کند.

گروهی از پیروان شرایع پیشین در دام غرور و فریب شیطان افتادند و گمان کردند چون از نسل و فرزندان پیامبران هستند، حتما خدا آنان را جزو محبوبهای خود قرار داده و به نوعی نگاه فرزندی به آنان دارد؛ بنابراین خدا آنان را عذاب نمی‌کند و اگر هم عذابی باشد روزگاری معدود خواهد بود. (مائده، آیه ۱۸؛ آل عمران، آیه ۲۴) درحالی که خدا با هیچ کسی عهد و پیمان نبسته که آنان را به گناه و افتراء عذاب نکند.(همان)

از نگاه آموزه‌های اسلامی کسی که در دام خودپسندی گرفتار می‌شود، عقل فطری خویش را تباه می‌کند (غرر الحکم، شماره ۶۰۴۲) تاجایی دیگر کارکردهای اصلی خود را ازدست می‌دهد؛ زیرا چنین شخصی فراتر از سفیه و سبک مغز گرفتار حماقت است.(همان، شماره ۶۰۱۶) این افراد نسبت به دیگران بغض و کینه دارند (همان، شماره ۶۰۳۴) و گرفتار گمراهی می‌شوند (بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۰) و اجر و پاداش همه اعمال خویش را تباه می‌کنند.(غررالحکم، شماره ۶۰۴۵)

امیرمؤمنان علی(ع) به مالک اشتر هشدار می‌دهد و می‌نویسد: ایاک و الاعجاب بنفسک و الثقه بما یعجبک منها و حب الاطراء فان ذلک من اوثق فرص الشیطان فی نفسه لیمحق ما یکون احسان المحسنین؛ از خودپسندی بپرهیز؛ و همچنین بپرهیز از اینکه اعتماد به آن چیزی کنی که موجب خودپسندی یا ستایش پسند دیگران باشد؛ زیرا این از فرصت‌های شیطان است که با آن هر نیکوکاری را نابود می‌کند.(تحف العقول، ص ۱۵۶)

امام صادق(ع) نیز می‌فرماید: العجب نبات حبها الکفر، و ارضها النفاق، و ماءها البغی، و اغصانها الجهل، و ورقها الضلاله، و ثمرها اللعنه و الخلود فی النار؛ فمن اختار العجب فقد بذر الکفر و زرع النفاق و لابد ان یثمر؛ خودپسندی مانند گیاهی است که بذر آن کفر، زمین آن نفاق، آب آن ستم، شاخه‌هایش نادانی، برگش گمراهی، میوه‌اش لعنت و جاودانگی در آتش دوزخ است. هر کسی خودپسندی ورزد، بذر کفر کاشته و نفاق را زراعت کرده است؛ و ناگریز این بذر میوه می‌دهد. (آثار الصادقین، ج ۱۲، ص ۳۸۷)

خوف از جلال الهی، عامل اعتدال

اسلام همواره به اعتدال دعوت می‌کند و میان خوف و رجا و خوف و طمع جمع کرده است. بنابراین هر گاه کسی در دل خویش گرفتار رجا و طمع افراطی شد و به خودپسندی و تکبر و مانند آنها دچار گردید باید برای درمان آن بشتابد.

از نظر آموزه‌های وحیانی مؤمن همزمان به وجه جلال و اکرام الهی توجه دارد. بنابراین، میان خوف و رجا زندگی می‌کند. پس اگر کسی به هر دلیل در دلش گرفتار درجه‌ای از خودپسندی و تکبر ومانند آنها شد، باید توجه کند که موجودی محتاج است که در هر دم به تفضلات الهی برای بقا نیاز دارد. از همین رو امیرمؤمنان علی(ع) درمان بسیاری از بیماری‌ها از جمله عجب را همان معرفت نفس می‌داند که سد راه خودپسندی است. (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۴)

آن حضرت(ع) همچنین در درمان این بیماری می‌فرماید: اذا اعجبک ما یتواصفه الناس من محاسنک فانظر فیما بطن من مساویک و لتکن معرفت بنفسک اوثق عندک من مدح المادحین لک؛ هنگامی که مردم خوبی‌هایت را برایت توصیف می‌کنند، تو بدی‌های پنهانت را بنگر. باید معرفت تو از نفس خویش پیش تو استوارتر و متین‌تر از مدح ستایشگران باشد؛ زیرا خودت به خودت شناخت کامل‌تر و دقیق‌تری داری.(آثار الصادقین، ج ۱۲، ص ۳۸۵)

انسان وقتی جلال و عظمت الهی را می‌بیند دیگر برای خود هیچ عظمت و بزرگی نمی‌یابد تا بدان فریب بخورد و ستایشگر خویش باشد؛ چنان‌که امام علی(ع)می فرماید: اذا زاد عجبک بما انت فیه من سلطانک فحدثت لک ابهه او مخیله فانظر الی عظم ملک الله و قدرته مما لاتقدر علیه من نفسک فان ذلک یلتئ من جماحک و یکفّ عن غربک و یفیء مما عزب عنک من عقلک؛ هر گاه چیزی از بزرگی و قدرت و سلطنت تو در نظرت پسندیده آید و موجب خود بزرگ بینی تو شود، به بزرگی و قدرت و سلطنت حق تعالی نظر کن و بنگر که تو قدرت اندیشیدن آن را نداری؛ زیرا این کار، تو را از سرکشی به افتادگی و نرمی می‌کشاند و تو را از دوری باز می‌دارد و آنچه را که از عقل تو دور مانده است، به تو نزدیک می‌کند.(غرر الحکم، شماره ۴۱۶۸)

اصولا انسان وقتی غنای الهی و فقر خود را در همه هویت خویش می‌یابد، دیگر جایی برای خودپسندی نمی‌ماند، چنان‌که دیگر جایی برای عدم ترس و خوف نیز نمی‌ماند؛ زیرا باید در برابر خدایی قرار گیرد که عظیم و جلیل است. چنین نگرشی انسان را از هر گونه اعتماد به خود دور می‌کند و در میانه هول و ولا قرار می‌دهد. اصولا یقین به اینکه مرگی است و خاکی، حساب و کتابی در قیامت و روزی نیازمند به چیزهایی است که لازم است در دنیا از اعمال نیک انجام می‌داد، هرگز به خودش رجای واثق نخواهد داشت و همواره در میان خوف و رجا به سر می‌برد دچار خودپسندی نمی‌شود و تلاش می‌کند تا حسنات دنیا را برای آخرت جمع کند و هرگز به اکرام الهی دل نبندد؛ چون ممکن است که شامل او نشود؛ زیرا خدا هیچ عهدی نبسته که همه را به تفضل ببخشد وبه عدالت نگیرد.

کسانی که گرفتار عجب و خودپسندی می‌شوند و یا امیدواری بیش از حد دارند و فقط به جنبه رجا توجه دارند، دیگر خوف را کنار می‌گذارند و به اصطلاح امروزی به اسلام رحمانی چنگ می‌زنند و اصلا توجهی ندارند که خدای رحمان همان دوزخ را نیز آفریده و حتی مسلمانان فاسق و فاجر را بدان عذاب می‌کند.

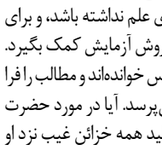

چراغ راه

فلسفه آزمایش

قال الامام الصادق(ع): «انّ البلاء للظالم ادب، و للمومن امتحان و للانبیاء درجه و للاولیاء کرامه».

امام صادق(ع) فرمود: همانا فلسفه امتحان برای ظالم ادب، و برای مومن امتحان و برای انبیا ترفیع درجه و برای اولیای خدا جنبه کرامت را دارد.[1]

۱- بحارالانوار، ج۵۴، ص۲۳۵

حکایت خوبان

غربالگری انسان‌ها با سنت آزمایش

امام علی(ع) در نخستین سخنرانی خود در سال ۳۵(مق) پس از بیعت با مردم مدینه فرمودند: «آنچه می‌گویم، برعهده می‌گیرم و خود به آن پایبندم. کسی که عبرت‌ها برای او آشکار شود و از عذاب آن پند گیرد، تقوا و خویشتنداری، او را از سقوط در شبهه نگاه می‌دارد. آگاه باشید تیره‌روزی‌ها و آزمایش‌ها همانند زمان بعثت پیامبر(ص) بار دیگر به شما روی می‌آورد. سوگند به خدایی که پیامبر(ص) را به حق مبعوث کرد، سخت آزمایش می‌شوید. همانند دانه‌ای که در غربال ریزند یا غذایی که در دیگ می‌گذارند، به هم خواهید ریخت و زیر و رو خواهید شد تا آنکه پایین است به بالا و آنکه بالا است به پایین رود، آنان که سابقه‌ای در اسلام داشتند و تاکنون منزوی بودند بر سر کار می‌آیند و آنها که به ناحق پیشی گرفتند، عقب زده خواهند شد.[1]

۱- نهج‌البلاغه، خطبه۱۶

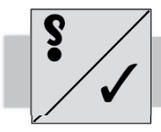

پرسش و پاسخ

سنت آزمایش(۲)

پرسش:

آیا خدای متعال بندگان و مخلوقات خود را نمی‌شناسد که می‌خواهد آنها را مورد آزمایش قرار دهد؟ اگر می‌شناسد، پس فلسفه این آزمایش برای چیست؟

پاسخ:

در بخش نخست پاسخ به این سؤال به مباحثی همچون: آزمایش سنت تغییرناپذیر الهی شامل: ۱- مفهوم سنت الهی ۲- سنت فراگیر آزمایش الهی ۳- سنت آزمایش در قرآن پرداختیم. اینک در بخش پایانی دنباله مطلب را پی می‌گیریم.

فلسفه آزمایش الهی

هر آزمایش چهار رکن دارد: ۱- آزمایش کننده ۲- آزمایش شونده ۳- ابزار آزمایش ۴- هدف آزمایش. در بحث مورد نظر ما نقش رکن اول و دوم روشن است، و مصداق هر دو رکن خدای متعال و انسان است. اما رکن سوم یعنی ابزار آزمایش الهی بحث مستقل و جداگانه‌ای را می‌طلبد و تنها تشریح و تبیین رکن چهارم یعنی هدف آزمایش و مقصود نهایی آزمون الهی می‌تواند پاسخ این سؤال را به صورت شفاف ارائه دهد. آیا انجام آزمایش الهی همانند آزمایش ما انسان‌ها است یا از جنس و مقوله دیگری می‌باشد؟

اهداف آزمایش

به طور کلی ممکن است آزمایش و امتحان برای سه هدف و مقصود صورت بگیرد:

۱- آگاه شدن

آزمایش کننده ممکن است، برای آگاهی و رفع ابهام خودش، دست به آزمایش بزند، یعنی ممکن است نسبت به چیزی علم نداشته باشد، و برای رسیدن به آگاهی و فهمیدن مطلب ناچار شود از روش آزمایش کمک بگیرد. برای نمونه آموزگاری که نمی‌داند، دانش‌آموزان درس خوانده‌اند و مطالب را فرا گرفته‌اند یا نه؟ از آنان آزمون می‌گیرد یا درس می‌پرسد. آیا در مورد حضرت حق که عالم غیب و شهود است (فاطر- ۲۸) و کلید همه خزائن غیب نزد او است و برآنچه در خشکی و دریا می‌گذرد آگاه است و هیچ برگی از درخت فرو نمی‌افتد مگر آنکه در علمِ و احاطه او است (انعام- ۵۹) چنین آزمونی برای چنین هدفی معنا دارد؟ قطعاً پاسخ منفی است زیرا خدای متعال «آنچه را پوشیده می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند می‌داند.»(بقره-۷۷) «آنچه را پیش روی آنان و پشت سرشان است خداوند می‌داند.»(بقره- ۲۵۵) بنابراین چنین هدفی برای آزمایش در آن ساحت مقدس الهی راهی ندارد و چنین هدف و غایت آزمایش برای خداوند باطل است.

۲- اتمام حجت با بندگان

یک آزمایشگر ممکن است خود به نتیجه امتحان آگاه باشد، ولی برای آگاهی دیگران، فهماندن مطلب و اتمام حجت کردن، دست به آزمایش بزند تا بهانه و جای سخنی برای طرف مقابل باقی نماند. به نظر می‌رسد، امتحان به این معنا می‌تواند در مورد حضرت حق معنا داشته باشد، یعنی می‌توان فرض کرد که خداوند، در مواردی برای اتمام حجت با بندگان خویش، آنان را در بوته آزمایش قرار می‌دهد. برای نمونه می‌توان گفت: فلسفه بعثت پیامبران و رسولان الهی چنین است، یعنی خدای متعال با ارسال انسان‌های برگزیده به نام پیامبران، انسان‌ها را مورد آزمایش قرار می‌دهد تا مشخص شود چه کسی پیرو حق می‌شود، و چه کسی در صف مخالفان قرار می‌گیرد. خداوند پیامبران الهی را می‌فرستد تا اتمام حجت کند (نهج‌البلاغه- خطبه ۱۴۴).

۳- شکوفایی استعدادها و تکامل انسان

هدف دیگر از امتحان که مهم‌تر و دقیق‌تر به نظر می‌رسد، شکوفایی استعدادها و تکامل آزمایش شونده است. همانند یک مربی شنا که در ابتدا زمینه‌ها را فراهم می‌کند، و در یک فرصت مناسب انسان را درون آب می‌اندازد تا مباحث نظری را در عمل پیاده کند و با تلاش و کوشش موفق به یادگیری شنا بشود. این نوع آزمون، عملی است که در مسیر شکوفایی استعدادها و رشد و تکامل انسان‌